



در آستانه تحقیق و نشر

بلوهر و بوداسف

محمد روشن



کتاب بلوهر و بوداسف کتابی است آیینی و اخلاقی که از زبان پهلوی به زبان تازی گردانیده شد، و سپس به بسیاری از زبانهای دیگر درآمد. پایه این کتاب و روایتی که از آن در دست است، گویای هندی بودن آن است، و داستانی است از زندگانی گئوتمه سیدهرته Gautama siddhartha که بودا باشد. واژه «بوداسف» صورت فارسی شده اسم Bodhisattva است که از لقبهای معمولی بودا پیش از بودا شدن اوست.

این کتاب نخست در ایران نگاشته شد، و سپس از زبان پهلوی به زبان سریانی و تازی، و از زبان سریانی به گرجی و یونانی ترجمه شد. از ترجمه تازی آن دو سه روایت در دست است که هم جداگانه (در وین و بمبئی) و هم در ضمن کتاب کمال الدین و تمام النعمه تألیف ابن بابویه صدوق چاپ شده است، (چاپ تهران ۱۳۰۱ هـ. ق. صص ۳۱۷ تا ۳۵۹).

در نسخه چاپی «کمال الدین...» سند روایت صدوق دیده نمی شود، ولی مجلسی (آقا محمدباقر) که داستان «بلوهر و بوداسف» را در جلد هفدهم بحار الانوار (ص ۳۰۱-۳۳۳ چاپ امین الضرب) به عربی و در عین الحیات (چاپ ۱۲۴۰ هـ. ق، ورق ۱۲۱ تا ۱۵۰) به فارسی آورده است، می گوید: سند روایت صدوق، قول محمدبن زکریا بوده است.

دانشمند فقید، روانشاد محمدتقی دانش پژوه در این باره رسیدگی همه جانبه کرده، و سلسله روات را که صدوق این داستان را از قول ایشان نقل کرده است، (احمدبن الحسن القطان از حسن بن علی السکری از محمدبن زکریا) تحقیق کرده اند (فهرست کتب خطی دانشگاه طهران، مجلد پنجم، ص ۱۱۶۳ تا ۱۱۶۶)؛ و از آن بر می آید که اینجا محمدبن زکریا رازی فیلسوف و طبیب مراد نیست، بلکه ابوعبدالله محمدبن زکریا الجوهری البصری معروف

به غلابی بوده است، از محدثین شیعی قرن دوم هجری. پس ملأ محمدباقر مجلسی همین روایت ابن بابویه را از تازی به فارسی گردانیده است، و در کتاب عین الحیات خود گنجانیده است.

سرگذشت «بلوهر و بوداسف» در ادبیات آیینی ما آوازه ای بلند دارد، و این داستان تاریخچه زندگی مقرون با گوشه نشینی و تفکر بودا است. اینک فشرده ای از داستان:

«یکی از پادشاهان هند را فرزند نبود. پس از سالها شوق و انتظار فرزندی یافت که او را بوداسف نام نهاد. اخترشماران گفتند از طالع این پسر، چنین بر می آید که پیشوای زاهدان زمانه خواهد شد. پادشاه از ناسکان و زاهدان بیزار بود، بفرمود تا برای آن پسر شهری آماده کردند و گروهی را که بر ایشان اعتماد داشت از دایگان و پرستاران بر او گماشت و به آنان سفارش کرد که نزد کودک جز از می و مطرب و کامرانی سخن نگویند، و از مرگ و نیستی یاد نکنند تا اندیشه او به زهد و دین نرود.

اما آن پسر پس از چندی راز مرگ و پیری و بیماری را دریافت و در اندیشه فرو رفت. در این هنگام بلوهر که یکی از عابدان و حکیمان سرنذیب بود در لباس بازرگانان آهنگ دیار شاهزاده کرد و نزد او راه یافت. گفتگوهای حکیمانه و عبرت آموزی که بین بوداسف و بلوهر روی داد، بسیار سودمند و دلپذیر بود. در این گفتگو بلوهر حکیم توانست ذهن بوداسف را به عالم آخرت متوجه کند.

آنگاه بلوهر از نزد بوداسف بیرون آمد و دیار شاهزاده را ترک گفت، شاهزاده نیز پس از اندیشه به الهام و رهنمایی فرشته ای ترک دنیا کرد و با وزیر خود از شهر خارج شد. پس از طی چند منزل، پوششهای شاهانه را از تن برکند و در وزیر خود پوشید. آنگاه وزیر را نزد پدر فرستاد و خود روی به راه نهاد. در راه، چهار فرشته پیش روی وی پدید آمدند. او را به آسمان بردند و خداوند، دین و

حکمت بدو آموخت و او را به راهنمایی مردمان گماشت.» یکی از استادان - دکتر فتح الله مجتبیایی - بر آن است که: «...داستان معروف بوذاسف و بلوهر که در اصل، زندگانی بوداست و اساس آن روایات بودایی و کتابهایی چون للیته وستره (Lalita-vistara) و بودده چریته (Buddha-charita) بوده است؛ به وسیله مانویان آسیای مرکزی از روی زندگانی بودا ساخته شده و قطعاتی از آن به زبانهای فارسی و ترکی اویغوری جزء آثار مانوی از سده های اوتیه اسلامی، در آسیای مرکزی به دست آمده است. ظاهراً ترجمه ای از این کتاب به زبان پهلوی نیز موجود بوده است، زیرا قطعاتی از آن به نام «یادگار بزرگمهر» به این زبان در دست که ابوعلی مسکویه آن را در جاویدان خرد (الحکمة الخالدة) به عربی در آورده است. داستان بلوهر و بوذاسف در نخستین سده های اسلامی به زبان تازی درآمده بوده...»

استاد شادروان مجتبی مینوی می نویسد:

«...ترجمه یونانی بلوهر و بوذاسف را در اوایل اسلام (قبل از سنه شانزده هجری) یک نفر یحیی یا یوحنا نام راهب یونانی در صومعه سابه (نزدیک بیت المقدس) انشا کرده بود و تغییراتی در آن داده، و آن را به قالب یک داستان دینی عیسوی ریخته بود، یک روایت یونانی هم موجود است که آن را به یحیی (یا یوحنا) دمشقی نسبت می دهند، و این یحیی دمشقی در اواسط قرن هشتم میلادی می زیسته، و قبل از آنکه ترک دنیا کرده، راهب بشود در دربار ابوجعفر منصور خلیفه عباسی شغل دیوانی داشته، و پدرش سرجیوس نیز در خدمت این خلیفه بوده است.

با آنکه به این روایت یونانی، جنبه عیسوی داده اند، هنوز حتی بعضی از عبارات و اصطلاحات آن نیز کاملاً مطابق است با کتاب سانسکریت Lalita-vistara که شرح تربیت و زندگانی بودا است.

این کتاب یونانی و ترجمه های لاتینی و عبرانی و حبشی و ارمنی آن از حدود نهد و پنجاه میلادی به بعد کم کم شهرت عظیمی در عالم عیسویت حاصل کرد و در اروپا معروف شد، و در قرون وسطی بسیار رایج بود و به اغلب زبانهای فرنگی ترجمه شده است؛ در السنه اروپایی این داستان را به نام «برلام و یوسافات» می خوانند، و یوسافات تحریفی است از کلمه بوذاسف عربی. »

دیگر از کسانی که درباره بلوهر و بوذاسف به تحقیق پرداخته، شادروان احمد سهیلی خواتساری از کتابشناسان برگزیده معاصر است که سالها سرپرستی کتابخانه ملک را بر عهده داشت. وی می نویسد:

«بلوهر، نام حکیمی است که در شهر سرندیب می زیست و او

را «بلوهر ناسک» می گفتند و از فنون و علوم و مکارم اخلاق و محاسن آداب به کمال رسیده، و بیشتر عمر خویش را صرف ارشاد رمیدگان از دین کرده بود.

بیوذسف، نام شاهزاده ای است که پدرش چنیش، پادشاه هندوستان بوده و در شهر سوبلاط مقام داشته است. این داستان را که از نوادر قصص اخلاقی و حکمی است، نخستین بار شیخ صدوق (۳۸۱ هـ) در پایان کتاب کمال الدین و تمام النعمه به اختصار از قول محمدبن زکریای رازی (۲۴۰-۳۱۲ هـ) نقل کرده است. ما پیشتر از نادرستی این انتساب سخن گفته ایم...

بعضی نوشته اند این داستان را ابان بن عبدالحمید لاحقی به نظم عربی در آورده، لکن در فهرستهای موجود نسخه عربی آن نظم یا نثر ملاحظه نشد، ولی در قدیم (متن) عربی و ترجمه پارسی آن را در دست داشته اند، زیرا فضلا و دانشمندان از آن نام برده اند. علی بن محمدنظام تبریزی که از فضلا و شعرای نیمه دوم قرن هشتم بود، در کتابخانه سلطان احمدبن سلطان اویس جلایری به کتاب بلوهر و بوذسف پارسی دست یافته و آن را چند روز به عاریت گرفته و مطالعه کرده است...

سلطان احمد در تمام دوران سلطنت، حکومتی متزلزل داشت و با همه تزلزل و سفاکی و قتالی، فضلا و دانشمندان و اهل هنر و صنعت، مورد توجه و لطف او بودند... چنانکه نوشته اند هفت خط را نیکو می نوشت و در موسیقی تصانیف عالی داشته است... با تمام این هنرها تندخو و بهانه جو و بغایت سفاک و بی باک بود، و به همین سبب مردم از او بیمناک و ناراضی بودند و به امیر تیمور نامه ها نوشته، او را به تصرف بغداد وا داشتند. این رباعی از اوست:

افسوس که مرغ روح را دانه نماند

پیوند به هیچ خویش و بیگانه نماند

دردا و دریغ! که درین مدت عمر

از هر چه بگفتیم، جز افسانه نماند

«...نظام (تبریزی) در کتابخانه سلطان احمد بدین کتاب بلوهر و بیوذسف دست یافت و پس از مطالعه، آن را ملخص کرد، و در این باب در دیباچه ملخص خویش نوشته است:

«به مطالعه کتاب بلوهر و بیوذسف مشرف گشتم...چند روز استعاره کرده، خلوتی ساختم و چون عاشقی که انتهاز فرصت وصال معشوق نماید به مطالعه آن پرداختم تا عرایس مقاصد آن بر دیده جان چهره گشودند و دلبران رعنا(ی) معانی که تنق نشینان خدور الفاظ بودند، به شیوه غنج و دلال دلم را ربودند.

گفتم بینمش مگر آن درد اشتیاق

ساکن شود، بدیدم و مشتاق تر شدم

... کتابی دیدم گنجینه حکم و آداب و سکینه قلوب اولوالالباب. تمثیلات آن به قوه اظهار حقایق دست در گریبان دل می زد، و تنبیهات آن به معونت مخبر صادق، پای جان سست می گردانید، و حقاً که معایب دنیای وارون بی وفا و حقایق لطایف دارالبقا به رأی العین در او مشاهده می توان کرد، و مصدوقه حال ارباب عقلت و اصحاب یقظت بی انتباه و التباس در آئینه حقیقت نمای او می توان دید... چند چیز در او یافتیم که طباع سلیمه را تنفیری حاصل می شد، از جمله آنکه فاضل کامل و عالم عامل... که مترجم آن بوده، و از عربی به پارسی نقل کرده، در اطناب، اسهاب ورزیده و نقش اگر چه مبارک بوده، اما دراز کشیده، و به واسطه میل طبیعت او به جانب منظوم، حکایت منثور آن را در بعضی مواضع باز به نظم ذکر کرده، اما نه نظمی که بعد از احاطت به معانی آن، طبیعت را به سماع آن میلی بود یا از مطالعه آن قریحت را نشاطی روی نماید، بلکه ممل و به مقصود نشاط نفس مخل، و باز مشکلت آنکه رعایت سجع بر طبیعت آن بزرگ غالب بود...

مثلاً در اطناب در حکایت جوانی که با زنی دخول کرد بدین عبارت می فرماید که خود را نزدیک او انداخت و به معانقت و مصاحبت با او در ساخت و چون از حرکت عنیف در مباضعت او در تاب شد، بعد از فراغ از تاب و افراغ آب بر پهلوی او بخفت و در خواب شد، تا آنکه که نسیم سحر بدمید... اقتصار چنین رفته که او را در آغوش کشید و مصاحبت به مباضعت انجامید، پس در خواب شد تا نسیم سحر بدمید.»

در این قسمت که از دیباچه بلوهر و بیودسف نظام نقل شد، به خوبی، طرز نگارش و مقصود نظام از تلخیص آنرا می خوانیم. متأسفانه نسخه ای که در دست ما است، چنانکه ملاحظه می شود، نام مصنف نانویس مانده، علی ای حال نظام، چنانکه خود نگاشته، امثال این تکلفات را که ملال آور است از کتاب پاک کرده و نوشته است:

«بر وجهی اختصار کردم که اگر ارباب خبرت و اصحاب فطنت آن را با اصل مقابله کنند، به هزار زبان تحسین فرمایند.»

نظام پس از آنکه کتاب بلوهر و بیودسف را ملخص کرده، به نظر سلطان احمد رسانده. وی که رغبتی بسیار به فواید علمی و فراید حکمی داشته، اشارت فرموده که این مختصر و ملخص را دیباچه ای نویسد. نظام با دعای سلطان، دیباچه ای بر آن مزید

کرده و سپس نگاشته:

«و پیش از این اگر کسی می خواست فصلی از آن را مطالعه کند و یا بر حل مسأله ای از آن فایز گردد، بی مطالعه تمامی کتاب، صورت نبستی و هر آینه سبب ملال طبابع گشتی، و عرایس آن حجال در حجاب خفا بماندی؛ اما اکنون با آنکه هیچ نکته ای از کتاب فوت نشده، فصول و ابواب آن ممتاز گردانیدم.»

بنابراین اصل کتاب بسیار مفصل بوده و اختصار نظام از قطر کتاب کاسته است و بنابه قول او «بدایع عبارات و دقایق کلمات نتیجه طبع آن بزرگ است...»

و نظام را جز حسن اختصار حقی نه... نظام در پایان دیباچه کتاب قصیده ای در مدح سلطان احمد بدین مطلع از خود آورده:

«ای تن که من ز همدمی ات گشته ام فگار

وی دل که در وجود منی شاه و شهریار...»

که ضمن آن کتاب را توصیف کرده و آن را گنجینه ای پرلعل آبدار و در شاهوار خوانده.

کتاب بلوهر و بیودسف، به سبب اشتغال بر حکایات فلسفی و موعظه آمیز مانند کلبه و دمنه درخور توجه بسیار است... علی بن محمد نظام که در ادبیت و عربیت، عالمی حکیم بوده، در تلخیص کتاب بغایت استادی نشان داده، هر چند برای خود در اختصار حقی قابل نشده، لکن چندان بی حق نیست، شرح حال نظام را نتوانستیم در جایی بیابیم، ولی چنانکه از کتاب دیگر او بر می آید، وی در ترجمه قدرتی بکمال و در نظم اشعار طبعی بسیار روان داشته است.

از علی بن محمد تبریزی دو سه کتاب دیگر در دست هست: نخست: ریاض الملوک فی ریاضات السلوک را باید نام برد، چه این کتاب در بیست و هشت سالگی به سال ۷۶۸ هـ. ق به نام سلطان اویس بن امیر شیخ حسن مشهور به شیخ حسن بزرگ یعنی پدر سلطان احمد ترجمه کرده است، و این کتاب که ترجمه سلوان المطاع فی عدوان الطباع ابن ظفر (۴۹۷-۵۶۵ هـ) تألیف سال ۵۵۴ هـ. ق است در سیاست و ادب، یکی از بهترین مؤلفات عربی قابل مطالعه می باشد، و اصل عربی آن در مصر به سال ۱۲۷۸ هـ. ق، و در تونس به سال ۱۲۷۹ هـ. ق و ترجمه آن به ترکی اثر قره خلیل در استانبول به سال ۱۲۸۵ هـ. ق، ترجمه ایتالیایی و انگلیسی آن در فلورانس به سال ۱۸۵۱ م، و در لندن به سال ۱۸۵۲ م چاپ شده است...»

باری نظام در سال ۷۶۸ هـ. ق بیست و هشت ساله بوده،

پس ولادتش باید حدود سال ۷۴۰ هـ. ق باشد، در دیباچه بلوهر و بیوڈسف نوشته است:

«چون پنجه عمر در پنجه پنجاه سخت شد، و پای طایر زندگانی به شست شصت در افتاد... دانستم که روزگار عزیز به باطل صرف شد، و ایام گرامی به بازیچه سپری گشت، و خلاصه عمر گذشت و وقت کوچ نزدیک رسید...»

پس هنگام تلخیص بلوهر و بیوڈسف عمرش نزدیک شصت بود، و این کتاب میان سنوآت ۷۹۰ و ۸۰۰ اختصار گردیده، و نظام پس از این کتاب مقامات حریری اُبی محمد قاسم بن علی حریری متوفی ۵۱۶ هـ. ق را به نام سلطان احمد در سال ۸۰۱ هـ. ق ترجمه کرده، و به طور قطع پس از این سال مدتی در قید حیات بوده است.»

از شگفتیها است که چگونه شادروان سهیلی خوانساری بدین نتیجه رسیده، که متن بلوهر و بیوڈسف اختصار علی بن محمد نظام تبریزی است، و این حکم را بی قرینه و استدلال حجت انگاشته است. شادروان سهیلی خوانساری مردی کتابشناس و کتاب دیده

بود، و می توان گمان برد قرآینی دیگر، که مقتضی به شرح و بسط ندانسته، در دست داشته است!؟ خدا بهتر می داند.

سرانجام آن فقید می نویسد:

«از کتاب بلوهر و بیوڈسف نظام، نگارنده فقط یک نسخه سراغ دارد که به سال ۸۱۰ هـ. ق به خط محمد بن محمد بن ابی طالب المشتهر به همام طبیب نوشته شده است...» درباره دیگر ویژگیهای متن بلوهر و بیوڈسف من به جای خود، در پیشگفتار کتاب، سخن خواهم گفتم. □

کتابشناسی گفتار «بلوهر و بیوڈسف»

۱. پانزده گفتار، درباره چند تن از رجال ادب اروپا، از اومیروس تا برنارد شا. نگارش مجتبی مینوی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۲. مجله گوهر، نامه تحقیقی درباره ادبیات و هنر و تاریخ و فرهنگ ایران، از انتشارات بنیاد نیکوکاری توربانی.
۳. نه شرقی، نه غربی، انسانی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران، ۱۳۵۳.
۴. یکی قطره باران، جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خوبی، به کوشش احمد تفضلی، نشر نو، تهران، ۱۳۷۰.
۵. بازتاب اسطوره بودا در ایران و اسلام، پروفیسور سیدحسن امین، انتشارات میرکسری، ۱۳۷۸.

بازتاب

تازه های
نشر



شکوه فقاہت (یادنامه مرحوم آیت الله حاج آقا حسین بروجردی)

قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول ۱۳۷۹، ۵۲۸ ص

قلم علی محامد، قاعده من أدرك از نگاه آیت الله بروجردی به قلم محمد رحمانی، جامع کافی در نگاه آیت الله بروجردی به قلم محمدتقی دانش، نگاهی به کتاب جامع احادیث الشیعه به قلم محمدعلی سلطانی، چشم اندازی بر دیدگاه سیاسی آیت الله بروجردی، تألیف محمد محمدی اشتهاردی، محورهای ضرورت اجرای عدالت به قلم محمد رضا حکیمی، اهل البیت - علیه السلام - و السنه النبویه به قلم محمد مهدی الآصفی، التجا به قلم مرتضی حسینی نجومی، هلال به قلم علی زمانی قمشه ای، کتاب عبیدالله بن ابی رافع به قلم علی اکبر ذاکری، بررسی و نقد روش استنباط احکام پس از رحلت رسول اکرم - علیه السلام - به قلم سید مهدی صانعی، گناه و کیفر تألیف سید نورالدین شریعتمدار جزایری، تطور شیوه بیان احکام به قلم سید عباس میری، الأربوعون نوشته محمد جواد الحسینی الجلالی، کاستی ها و بایستگی های تبلیغ به قلم علی نصیری، فصلهای ده گانه، تألیف مرتضی حسینی نجومی و خاطرات به قلم عبد الله امینی.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، جهت ارج نهادن به خدمات ارزنده فرهیختگان و عالمان حوزه های علمیه به ویژه حوزه علمیه قم، یادنامه هایی را در دست اجرا دارد. شکوه فقاہت یکی از این اقدامات است که جهت تکریم از مقام و شخصیت علمی و فقهی حضرت آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی و همزمان با چهلمین سال فوت ایشان به چاپ رسیده است. این مجموعه شامل مقالات زیر است:

نگرشی بر زندگی آیت الله العظمی بروجردی به قلم علی کریمی جهرمی، القضاء تقریر سید عبدالرسول شریعتمداری به اهتمام سید حسن فاطمی، الصلاة فی اللباس المشکوک تقریر سید عبدالرسول شریعتمداری جهرمی، به اهتمام سید حسن فاطمی، شرح حال علامه سید محمد بن عبدالکریم طباطبایی به قلم آیت الله العظمی بروجردی، به اهتمام سید مهدی رجایی، مزایا و خدمات مرحوم آیت الله بروجردی به قلم شهید مرتضی مطهری، آیت الله العظمی بروجردی قلّه رفیع فضیلت و تقوی به